

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228773

UNIVERSAL
LIBRARY

صنایع مکین و مکافضل خلّاق مبین زمان



بدار طبع صدر انبیا پخته بند و بست طبع و شکر

کسی که بگوید غفلت کن
 اگر او را و نشا و
 کسی که بگوید غفلت کن
 اگر او را و نشا و

له نسی منار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک
 آصف جاه طاب ثواب در سال هجری مذکور آداب
 و بر بار آن شهر یار عالی تبار آنچه برادر العین دیده بر
 ساخته باعتبار فاعتر و یا اولی الایضا
 یادگار گذاشته در سال ثانی رقمه کلک
 که در سال هزار و یکصد و پنجاه هجری بکلمات
 و میح آصف جاه طاب الله فنجعه من شتة اجتماع کلمه نه
 اشاعت این هر دو رساله ندرت طراز جغت استعلا جلالت عظمت
 بادشاه بکن و اعتبار از آداب نو و کهن این بنده فانی سپیداست
 عرف میر نواب و خیفه یاب سرکاره پایدار آصفجای ابن
 سید حسین اصغری طبا طبایعی مناسب و انسته بدعا

نواب ابن نواب ابن نواب
 بجای آصف دوم ز آصف نواب
 بیک و دو کون شد ظاهر شد
 کدام اینم اینم اینم اینم
 چون منظور حق گشت جویب شد
 بدولت بدولت بدولت بدولت

عنان قلمش دعا کن
 از ان پیش کلوز و
 خدیام او در هر بدش
 خدیام این بدش اسلام
 لفظ خوش و بار بالون و الهاد



کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

ابو جہلی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوسی شوکت بندگان عالی منتهالی

قط

فرازد و ای کشور و کبا ستمند
اگر اسم او ست رایت بیضا دین بلند
ما خود از و نام برگزیده نام او
از و لفظ بود احترام و

اعنی حضور پر نور میر محبوب علی شاہ بادشاہ دکن ساقی
 اللہ بنیان علی اس الخلود و لمع سنان سرائیم السعد
 السعد و ہم بہ بنایش و ستایش وزیر اسطوتدبیر سکندر
 فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدلہ اسمانجام بہادر
 ذام لہ المجد و التفاخر کہ بزور بار و چین دستور عظم نام
 ساحت مملکت بنایش ریاحین و از مار سبائین بساط گلید و ز
 دبیرش ابر ازری و وزیرین نسیم ہمار سعادت و کرامت ہر وہ

بازم از پیشین نفع حضرت سایست
بمراهِ رکاب آفتاب سایست

سبب احسن
 خورشید عالم و خورشید کرم
 سبب باره عدم خرابی
 اموز خست خرابی
 اموز خست کرم
 اموز خست خرابی
 اموز خست کرم
 اموز خست خرابی
 اموز خست کرم

عالمی علم و کمال
 دنیا و آخرت کا
 حجاب و حجاب
 عالمی علم و کمال
 دنیا و آخرت کا
 حجاب و حجاب

کہ وہ دقیرہ و قصیدہ کجالت بہر وزی و دیباچہ الکتاب را
 معنون و قیرن ساخت و اللہ ہوا الموفق و المعین

عبارت

اصل رسالہ تصنیف مسارا فیک انجام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قانون ہمارے آصف زمان

بنام ایزد و امانت خدائے تعالیٰ
 آصفیہ طاب ثراہ احقر العباد و نسا را ام شیکار صدارت
 صہب کات و کن و رشہ و شہدائے کبیرہ و یکصد و ہفتاد و پنج ہجری

حضرت نواب صاحب
 تاج الملوک
 قلمیہ لاہور

اعجاز
 زانی قدرت و ان
 منست قطرہ و رباعطابا خلق
 جہت آفتاب ان
 واحسان بندہ ساز غامد انسان
 و ان عالم و عالمیان را اجا
 در ابد ال
 قلمیہ لاہور

در کمال شرف و بزرگواری
 از جناب پادشاه و در کمال
 در کمال شرف و بزرگواری
 از جناب پادشاه و در کمال

و بر زن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسی نیمه و از او من یا بر
 زواید از راسته می گذشت آدمیان مذکور حاضر
 را هر شش می شدند و ضابطه و منش را قطع میکرد و زمین
 بروت او می نمود اگر فی الحصله از خوشی ظاهر می شد مردمان
 چپو تره کو تو الی باشاره جوانان مذکور رسیده و در از زم میا
 ماتن بر ضامی داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبر گیری و
 بذات خود نموده تدبیر آبادی و توفیر زراعت می فرمود و تمام
 احوال هر کدام از مساعد و تقاضای می پرداخت و در آن زمان
 تعلق تنقیح موازنه بهموی حق متعلق بود ضابطه که بدون
 یراق و بستن کرد و در بار نمی آمد و نیز تقید بود که دو پشه و شمال
 بر سر پادشاه بگذارد و در سواری اکثر امر اطفالی خورد بطور

از قبل صاحبان زمین و
 زمین است و از قضاوت
 اسلام بچین یک نفر از
 زنا و ضعف و بایکم شد و بیکم

در کمال شرف و بزرگواری
 از جناب پادشاه و در کمال
 در کمال شرف و بزرگواری
 از جناب پادشاه و در کمال

هیچ دوست ندیده است که در یک سال
 دنیا را بیاید و در یک سال
 از دنیا بماند و در یک سال
 از دنیا بماند و در یک سال

و سنگی از سقر لاطرتیب داده بر سر بستمند حالا آن رواج
 بالکل متروک است بلکه محبوب و سپا پیمان در گرما بر سر سپهر
 یار و مال می گذاشتند. ضما بطه جوهره مخصوص بر در عید بود
 آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زرین شوند. ضما بطه باره
 زیاده از هفت پونیه زیاده از پنج پات نمی پوشیدند در عایت
 هر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اسطوخودوس و جامه از پاجامه
 اشرف باشد. ضما بطه اصلاح بر دست غیر شرع نمی کردند و
 باد صفت احتیاج عصا و دست گرفته بدربار نیاید. مگر در بوپ -
 ضما بطه هر کس را در خلوت می گذاشتند سلاح از او فرد
 می گرفتند و نه گام رو انگی او بخانه حواله می کردند و از اصلاح و درنگ
 همیشه باریاب خلوت بود و تعرض نبود. ضما بطه در بارگاه عام

افغانی و طلع نباید طوبی
 چنانچه بر نوبه بلند بالاست
 فی السیاحه و فو
 غل فی غل
 بیان کیمان از کمان
 در لایم
 از دوزخ
 از دوزخ
 از دوزخ

اعتبار از سبب و از کار است
 از نسبت ذات و از کار است
 مافیه سبب و از کار است
 ناشی از ذات و از کار است
 از نسبت ذات و از کار است
 مافیه سبب و از کار است
 ناشی از ذات و از کار است

صفات ملک و ملت
 اقتدار یافته معنی جنت از
 ذات آن عزت پدید آید
 نشست و لفظ پادشاه از آن
 منظر کمال قدرت الهی برین
 ملاحظه

و در این خانه بیرون می چکس به سلاح حاضر نمی شد مگر چو بدار
 حقه و آفتاب به راجه قدرت که اندرون در وازه کلان که
 سراییده آوایزان داشت دخل کند ضابطه هیچ سپه
 سپهر شمشیر یا تیر و کمان بدست خدمتکار نهد با خود و از
 ضابطه با هر کدام یک خدمتکار جهت نگاهبانی پاپوش
 یا صراحی یا بسته کاغذ و زطلوت گاه می گذاشتند ضابطه
 بسته و قلمدان مشرفان و مقصدیان بدست خدمتکاران
 می دادند و تنبیهان و پیشکاران و سنگی اخرا و رو بکایه
 خود میداشتند ضابطه آنچل کمر بند و تاراز آوایزان
 می کردند تا اگر از حضور چیز به مرحمت شود و آنچل گرفته
 با کنار بند ساخته با داب گاه روند و رواج این طور کمر بند

۱۰
 در پیش که نگین و جواهر
 بر نشان بلندند سید مستقیم
 دست و پا ز طوطی می نماید
 بدو زه قناری که بیج اوید
 صاحب شکار و شکار
 که دین را از دستمان نبرد
 هر دو زه و سحرمان نبرد
 عید و انشای عالم را
 و متعلق است و سحرمان

صاحب شکار و شکار
 که دین را از دستمان نبرد
 هر دو زه و سحرمان نبرد
 عید و انشای عالم را
 و متعلق است و سحرمان

فنیست ببار از بیابان غنیش
 نیست و جود حجاب از جیب
 نیست و جود حجاب از جیب
 نیست و جود حجاب از جیب

و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف

و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف

حشا بطره هیچکس جامه و نیمه بدون جیب یعنی کیسه ندارد و در
 موسم گرمی و گرما و شتر هنگام دربار و سواری اکثر کلاه می پوشیدند و در میان
 اهل اسلام هنوز منو و ازار چو ریدار می داشتند چنانچه تصاویر مردم
 آنوقت گواهی می دهد بندش و تار کهرگی دار شاهجهانی بطرز دیگر
 و بندش عالمگیری دیگر است و تار شاهجهانی پیش هم کهرگی داشت
 عالمگیر با دشاه از پیش موقوف نمود و بطانه و تار کهرگی در رنگ
 رنگ می بستند چو تار چیت بنفش اگر بطانه زرد یا سرخ یا کلا
 یا سفید می داشت مضایقه نمی کردند بالان و تار سفید می بستند
 از چیت اکثر لازم بود در مردم هنوز پوشش مزه و کفش هم شال با
 و تار چیت و نیمه آستین چیت بر تاجیه فقر العباد اختیار کرده
 نواب مفقرت ماب بسیار مخطوط شدند و کمربند خاصه شال خود

و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف

و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف

و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف
 و قبطی بود از جیب من کفنه الکف

افصل دوران و فضل کمال
 بیدار بودم و بیدار بودم
 زمان عفت برپایی انگیزد
 در غل غلان و در غل غلان

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
 که تو میدهم با داب گاه رفته آداب کرمیت بجا آوردم
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
 ضابطه بحر جمعدار صد سوار پاکلی و تقاره شتری ندارد
 ضابطه گماشتهای ساهوکاران به پهل بائے چتری
 چورس سوار شوند و پهل بائے بنگله دار مخصوص متصدی
 پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عمد
 سوار شوند و سائبان رات را چهار نه بندند ضابطه
 بیماران و ضعیفان میان و دولی شوار باشد بر پاکلی بدون
 حکم سوار نکند ضابطه رقص زمان رقاصه در خانه
 امرا و ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

علم عالی و عالی و عالی
 کف آوری و کف آوری
 کف آوری و کف آوری

عالمی ننگاه طبعی
 عالمی ننگاه طبعی
 عالمی ننگاه طبعی

اذ قال فالتی بالتمین خطه
 وان خطه فالتی بالتمین خطه

و شادی نشده باشد و از وار و غه بدعت پروا نگلی خواهند
 و خیر این معنی دار و غه هر کاره قلم بند نموده در حضور گذرانند
 ضابطه هر کار را با واسطه نایک تا گوش خود بدولت رسیده
 اخبار عرض کند چنانچه وقتی چهاونی کوپلکنده بود و ترک نامی
 هر کاره از چهل کرده شب گیر زده وقت نصف شب بر دیو
 زنانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیو ژهی در خوا ب بود
 هر کاره مذکور از اصوات خود و شک زدن و اب و آنوقت
 بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز دشتک شنید
 همان دم دست از طعام کشیده و از دسترخوان پاک کرده
 ما متپا اخیل هند و مشرب را که اکثر حاضر میماند فرمود و شمع را
 بر دار تا ببردن روم آواز دشتک از دست غیر معلوم میشد

نقطه چشم از
 خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این

خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این

۱۵

خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این

خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این
 خطای عطار و اگر در این

فوقه النفس في اول بيان
بالفقاها والديان
في الامور ليس مثله احد
شعر

شاید امر ضروری است بخیرخواهی و ریختن رسیدن مردم چو کی
در خواب دیده خود آگاه ساز و الفرض برآیند و دیدند که
هر کاره ای تاده است همان جا شسته پرسیدند که از کجا
آئی عرض کرد از لشکر باپونایک مرسته فرمودند و کجا است
هر کاره نام جائی گرفت فرمودند آن مکان از اینجا
کرده فاصله دارد تو که گذاشتی گفت امر و شش است
که از اینجا برآمد و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و اراده
فاصله دارد فرمودند آن مکان نیست که تو مسافت پنجاه کرده
درین عرصه کنی گفت علی الصبح از اینجا برآمده
یک نخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
آن مکان را می سوزد شاه راه دارد تمام خارزار است

بیمانی و زاری و زاری و زاری و زاری
خفت شود و مردم و زاری و زاری و زاری
ضمیمه است و زاری و زاری و زاری
التفاتش به امر که نباید در فلان
محاجات گاه بیفتند
مهابلی

فوقه النفس في اول بيان
بالفقاها والديان
في الامور ليس مثله احد
شعر

فوقه النفس في اول بيان
بالفقاها والديان
في الامور ليس مثله احد
شعر

که گذریک کس بدشوار می پیغود و آن راه از اینجا بفاصله سی کرده
 است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است
 از همان راه آدم خود و در جیب خود دست کرده ده روپیه بگاورده
 بدشش انعام دادند فرمودند داروغه خود را بگو که همین جا چند جوجه
 هر کاره زد و بیاید تا این جا جلوس دارم و چون داروغه تو
 این طرف روان شود کسی هر کاره را بگو که شش راپیش
 مافرستد و تو بفردگاه خود رفته آرام بکن که راه و راز
 آمده الحاصل فی الفور داروغه هر کاره و ششی حاضر آمدند
 به ششی حکم شد که با بجا ببرد و جرای حکام نویسد که جوق جوق
 فردا اینجا حاضر آیند و تا کیه بر نگارند که نزدیکان خبر
 بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هر که را

عقد من گزیده از کتب معتبره
 در بیان حقایق و معانی
 و در بیان حقایق و معانی
 و در بیان حقایق و معانی

بلکه بیست
 مخصوصاً با صلاح احوال
 و در مقصود از اینجا
 کمال

در نزد و ششی قصد داشت
 در سکون و سرایش حفظان و ماکن
 که نودی کلان و خوش و بسیار و نگار
 خطبه نون گشتی و رفتی این و طمان
 در نودی صلح و عین کار و ساین زمان
 این بخار و انکس و می نکر و ساین علی

تمام رحمی که با بحال عدا
 شان دل افکار بدست خود و هر
 افتاد بدست بی شود و سراسر
 نفقه و مهر و مهر و مهر و مهر
 بیکان نیمه مسکنت و
 نیکنه عالی را بلاد اسلم

به خدایانی که در این عالم
 به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین

آگاه ساخت ورنه معامله خوب نبود اما با ما نکند کورنی الحمله
 سور المراجی است این مردم قابو طاب میباشند سردار را
 غفلت نشاید این نقل زبانی - با ما ما تپا بنت لال میچه که هست
 هند و مشرب مورد و الطاف بود شنیده - بقیه قلم آوریم
 و نیز از ترک هر کاره تحقیق کردم و چون بعد بدست از سبیل
 و رگه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم
 او که داروغه هر کاره آن زمان بود تصدیق این سخن
 گواهی داد و به این همه تحقیقات بر ائمه این بود که در
 چادنی کو بیکنده احقر الناس رخصت خانه گرفته با و نگار
 رفته بودم آدم بمطلب صاف نویان مسودات
 منشی از خط تعلیق بنسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین

کار دینا و دین عالیشان
 می شود منتظم بدولت او
 صیت فیضش کند و لها شد
 خلق را می کشد بحضرت او
 خردمند می که اگر
 افلاطون را پیش بر محب

به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین
 به پادشاهان و سلاطین

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده و به آرنده آن فرمودند
 بگو که قباح است این بیت رو بردند و نخواهم کرد اتفاقاً نواب
 تشبیه آوردند و حاضر بود نواب جانب نواب شهید
 متوجه شده فرمودند درین مرسله شما قباح است
 که مفروزی نسبت به عاشق خوب نیست نواب شهید که
 نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند
 بجز حضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت
 به حضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب هم گشته
 خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن
 اوقات پیغام اضافه کرده بودند و نواب چندی
 رو و بدل داشتند بنابر آن کنایه بآن امر کردند و بعد از آن

که در نظر او که
 نواب تشبیه آن در
 نواب تشبیه آن در
 نواب تشبیه آن در

بمنقصه آنجه که عالمی
 نواب تشبیه آن در
 نواب تشبیه آن در

۴۱

معی علی مراد یون خول میزد
 رشت روان است قنار است
 آتش و پناهی که بسیاری
 غواصیت را چرخ افروز

مطلب حق تعالی
 طلب را بر آب ادراک
 موفقیه دانش در هر کجایم

نزدیک زمان و مکان است
و بحال حالات عامه بخیر
مستان بخیرش در دیوان
قضا بطراز اولی علی
البنین هدی الله منتهی

شانی المقال لطالب مستند
وافی التوال لسالم مستند
صاحب میکنی که اگر دنیا
درستان و قارش کرب
نیکین نمودی در بیات بنودی
و چه اگر روش ماثم

نزدیک نواب زبانه رانے پورچند بعضی کلمات یضاک
آمینر به نواب شهید گفته فرستادند و این مصرعه بخط خاص
نوشته بدست رانے پورچند دادند که نواب شهید
بگذراند و بگوید ما چندے مہمانیم و بعد ما این ہمہ ریاست
مستقل بشما است مصرع این بود۔ مصرع
اندکے بگذارتا سیرتھل میکنم : نواب شهید بعد دریا
کلمات مواظط مصرعے بخط خود نوشته بدست رانے پور
دادند و گفتند آداب ماعرض کرد این مصرعه بگذرانند
و بس رع گرتوا ستغما میکنی ہم تغافل می کنم : العوض
درینیا پدر پسر عاشقی و معشوقی بود نواب عالیجناب با این ہمہ
خطی نواب شهید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

اموختن بجزه کسری
نیاوی بنگارم نصاح
نمان و از اکم مدارک دور
خندان که ارکان خوش را
رازند از و خاطر
بزنند و بسیرتھل میکنی
راخ بنیانش بعبید و میت نویسی
از جانی غیب و میت نویسی
نوشته بگمارد و در ان
مصدقی خطی است که
چون شکیما کند تصاویر
و با حالت تصاویر
برای جزییات صوری

و قتی که نواب شهید مقابلہ کرده دستگیر شدند نواب
 در حالت خشم با حاضرین مجلس ہمتقدیر فرمودند کہ ہر گاہ
 میر احمد را چپک برآمده بویا بگفتہ مردم محل ضرر داد اند
 و رد امن خود خورائیدم و خلاف شرع محبت میر احمد
 کردم این همان نایبجاست کہ بامن بہ جنگ شفتگی دارد
 دیگر ہیچ نگفتہ آدم بمطلب و رخلوت سواسیچ شش
 کس خاص کسے را پر د انگلی نمی شد و نوبت بنوبت حاضر
 می آمدند و جلسہ بارعام زیادہ از چہار گہری و کمتر از
 دو گہری مینکشد و چون وقت برخاست قریب میرسید
 چو باران بانگ می زدند کہ برخاست در بار قریب است
 ہر چه عرض کردنی باشد بکنند و رخصت شوند **خاتم**

۲۳

و علامہ وی از بدباری بقا
 فطرتش کہ است کردہ کہ
 سر و گردن زمانہ اضطراب
 غیظ و درستی بدش کاہ
 راہ بنزدہ قہر و غضب زاجم
 قدس خاطرش بار نیست

و در غازی زلات این خط
 ۹. نیام و اعجازش کارہ
 فلک اعداسد و زاینده
 دامن استقام کہ زاینده
 و آن ملکات معاونان

و بنفوی کہ را اور کس
 و تائب بہ را اور کس
 و تائب بہ را اور کس
 و تائب بہ را اور کس

و از دل و دلی و جان نثار
 اولی از من
 نطق زنده که با او بود
 به شانه و غوی خفگی
 و اخلاص و شایسته

هنگام و خطیب و پیشکار اتفاق بوده که غدی گذرانیدند و شتر دار
 تمام در کجری حایر ماندند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود
 از سر رشته دارد و یافته عرض نماید روزی در شکر
 بر مقامات بر مپوری نو و شتر در عرصه دو پیر سقط شدند
 که در وقت شتران مضطرب الحال دل خود اندیشه ناک بجنور رسید
 و عرض کرد که امروز طرفه هوای بد و زید شتران بسیار مردند
 اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بیدار غ شده
 فرموده مشرف را بیارند مشرف از کجری در عرض یک لحظه
 حاضر شده و بر و ایستاد نواب از دست بطرف او
 اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارانشاخته می پزند
 که تو کیتی بجواس عرض کرد که غلام مشرف خانه را شتر است

کین خای سار و شتران
 چندی صد چند آن
 نیکویش دوست کرده و شتران
 نوبت عفو داده بکسر مارا
 ۲۴
 که تامل حاکم را می
 جز بنیان امور و نوبتی
 و قوت محتاج دینی و نوبتی
 که ز غم و حال آن دراز

و از دل و دلی و جان نثار
 اولی از من
 نطق زنده که با او بود
 به شانه و غوی خفگی
 و اخلاص و شایسته

١٠

طعام افطار عالم بنیانی کہ بعضات

را اینگونه طلعت جهان آرا
ساخته نامش از خماس صفا
نشان بسد و مشاهد
صفاش مطالب است اسم
همی بیان می کند زبانها

وقف و کفر غیر است و
دلبر را امن و لا محبت او

تخم چنان بپزیناست
چو البق چنان با هم
افق رصفات او چو انوار نجوم
در ملک اعلاط

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور بچند و غیره
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردی که از دفتر
صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کو
معرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد
مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان
است و جد بزرگ و اما بابت آنکه از سمرقند آمدند بایند
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بحال
ایشان بود و صدارت را به قدیم بیرون داشت مانی خواهم که
مهر نام بابا لائے نام شما باشد و پاین هم بدست پروانه
شما بهر دو دیوانه رفته باشد و بر طبق آن سند بعل ای
و مهر ما بهر دو پروانه بالا مهر دیوانه بادشاهی مضایقه نیست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

دغا را عتبات و اخراجات
 و استقامت و استقامت
 و استقامت و استقامت
 و استقامت و استقامت
 و استقامت و استقامت

وزیر بوده ایم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارج جمع
 بر جمیع زمینداران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشند
 و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرو نوشته
 طلبداشته بر فرد سوال نویسان باشند و مستعدیان هر
 دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
 تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چند بعد
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خورد نقل روزی
 میر ضیاء الدین خاں صدر فردیومیه بسم الله شاه
 نظر بقیرب وقت برخواست در بار و تاکید حضور و نبودن
 احقر و در بار بخط خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده
 سر مودند کدام کس نوشته است عرض کردند علام

با طاعت بر سعادت فطرت
 بیت
 با جنان بنده کرد از ادب گمانا
 غریت از لطف و است افتاب گمانا
 محکومت نیاچی که بر

۲۷

عالم خلق عالم خاصه و عام
 اهل کمال چنان هم نمانست
 که به پیش پای مصروف و مرام
 و غیایات ایشانست سطوح
 نیز قهر بایش غفلت کرد
 از سطوح و لهار و دانه و

در این زمان که
 در این زمان که
 در این زمان که
 در این زمان که
 در این زمان که

این چیده اگر بیان بمان
 این کارخانه در ملک الهی
 را خلقت احوال مینماید
 بود ایندو شفقت بمان
 بود در حق کافه اتم اودنم
 بود در بیان علی غنی
 بود در بیان علی غنی
 بود در بیان علی غنی

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بود بر
 لحام خوردن از غلام اجازت خواسته بجانه رفت
 فرمودند از خانه او نویسانیده می طلبیدند هرگاه شما
 فردی نبویسند و بدستخط رسانند و دوستگی خود داشته
 فراموشش کنند و از پیشگاه ما جواب آن استفسار بیاوریم
 و او از نادانستگی جواب ندهد سر رشته دفتر کجا میماند
 همین قدر گفت فرمودند بگردیدیم ما ششم سپردند که بجانه پیشکار
 رفت این را نویسانیده بیار ما منتظریم و خود قلم برداشته
 و انتظار شدند و دست از کواغذ دیگر کشیدند مردی
 ما ششم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند
 و کمر گره حاضر آمد و تار رسیدن در حضور فرد مذکور

این چیده اگر بیان بمان
 این کارخانه در ملک الهی
 را خلقت احوال مینماید
 بود ایندو شفقت بمان
 بود در حق کافه اتم اودنم
 بود در بیان علی غنی
 بود در بیان علی غنی
 بود در بیان علی غنی

این چیده اگر بیان بمان
 این کارخانه در ملک الهی
 را خلقت احوال مینماید
 بود ایندو شفقت بمان
 بود در حق کافه اتم اودنم
 بود در بیان علی غنی
 بود در بیان علی غنی
 بود در بیان علی غنی

حضرت مولانا محمد امجد علی صاحب

...

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ اسلامیہ

علاء الدین غفر

مجلس

اگر یک سطر زیاده نبود نوشته بدست میرضیاء الدین حسین خان
 دوم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کرد
 لازم آمد که کار پیشکار کند آینه اعتیاد دارند که هر کس کار خود کرده
 باشد موافق مصدع مشهور مع کار خود کن کار بیگانه مکن
 ضابطه بعد از آن برخاست کردند حاضران و رباب
 که با این کس را بطاعت داشتند نزد ما هستند مبارکباد
 گفتند که مسیبت شما با هم خنداکردیم و گفتم که تربیت
 یافتن جناب خان صاحب یعنی میرضیاء الدین حسین خان
 اعم از آنکه امری نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد
 غرض اهل دربار را با هم محبت با بود مراقب امری کردیم اطمنان
 تمام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

19

سفلی پروڈاقت

١٢٢

خود دیوانه حسن فکایش
سپاهی محویش ماه رایش
زردی جبر است

آفرین صفا و زین نواب

روزگار از این عالمی
نیت بازوی قدرت

مرکز فرهنگ و ادبی از ادبی
انجمن محققین

برنامه وادار

١٠٠٠

اینج خیزد از اسرار انداخته بپای
 بنام اسما صاحب بجز از او
 که به توبه منتهی نازده
 بظروف حال رونق و بوی را
 غنای حاصل از بیان

الممالک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیلاً
 نواب مغفرت مآب اکثر سبذول حال انکس بود و با او
 بصدر و رشقه های دستخط خاص سر فرازی گشتم و نواب
 شهید نیز همان مراعات میکرد و بعد از آنکی سید محمد
 وایم صدر حضور قلعهداری بکانه نیابت صدارت کل مستقل
 باین کس تفویض شد و بعد از آن بمرو و پیرو میجره صدر را
 خدمت کردم و تجویز صدر بر اسس ادا حق بود و رقعات و
 بنام اخراج العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن بمهر چاپ
 صاحبزاده یعنی محمد محمد خان صلابت جنگ و نیکوکاران
 اسد جنگ و میر شریف خان بکالت جنگ و میر فضل علی خان
 ناصر جنگ از وقت صدارت منجم بر اسس ادا حق بود

هر فرد در بازار اختیار هر
 صنعت و دین وقت از
 قیاس عموماً و اغوه روشناس

۳۲

خصوصاً برای آنکه بکالت
 بزرانوی صدر و جبار شسته
 و پیشین و خود و خواب کای
 و پیشین و دست و آرزو
 منحصراً درین دلدرد
 خط بنظر افردی کرد
 احوال بسنده و در وقت افکار
 و اگر بایستی درین بیس عالی

کبریا و عزت آن بجهت بیانی
 بنام و در آنکی صوابی

در هر روزه اینها بقیت تعجب تعلیم بعد هفت و ده هفت حسب الامر
 نوشته محض و میگذازانید میفرمودند شخص که ترکی دان خوب باشد
 بیش از آنکه تا از و مکالمه کنیم نواب مغفرت آید زبان
 هر کی فصاحت تمام می گفتند و کلمه کلام با امر او بار و زنگ بود
 ضابطه مثل عاقلان خیر و طلب هر روز اول و در بار بنظر مبارک
 می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام بر آن می گذشت اسی صبیح
 و چ روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر در بار بود
 آنکه سی چهل هزار روپیه بار باب استحقاق سوائی
 و دستخط یومی و انعام مرحمت می شد نقل - روز
 بیت الله محتسب پرگنه را بخشی سرکار جالان صوبه اورنگ آباد
 و در جرحه طالب علمان بملازمت رسانیدم چون طالب علم

خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب
 خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب
 خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب خیر صاحب

بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند
 بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند
 بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند

۳۳

و بیکان در اینها
 گسری موریم از جندی
 صفحه طرازی شما با او
 افزاست که قد و نشان
 مودع را احد و مقداری
 متصور باشد تا ما و ج زبان

و بیکان در اینها
 گسری موریم از جندی
 صفحه طرازی شما با او
 افزاست که قد و نشان
 مودع را احد و مقداری
 متصور باشد تا ما و ج زبان

و تا به سطح اوج او در این
 بهر کی بکنی که در این
 می بینی که در این
 می بینی که در این
 می بینی که در این

در یافتن با خجالت الله مخاطب شدند که طالب ای تا
 کجا کرده اند او گفت بطول میجو ام فرمودند تا که در طول
 است که ام تاست او گفت تا منقوط نواب عالی جناب تعجب
 کرده گفتند تا منقوط است او مکرر قسم شد عرض کرد که پرورد
 تا منقوط است نواب و ریافت مسرور شدند و فرمودند
 آری تا منقوط است شما لطیفه گفتند و بر فردا و پنجاه روپی
 و تخط کردند نیز حکایت است که طالب علی بن نجیب نواب
 آمد پرسید ندیده میخوانی عرض کرد کافی فرمودند کافی که بر کافی
 که ام کاف است او که گو که سلطنت بخیر رسیده بود منقطع بانه
 عرض کرد کاف که امیه متبسم گشته بر فردا و پنجاه روپی
 و ماه و تخط کردند و بعد فرمودند که این مرد را بعلوم دست

توصیف کامل ذات او توان کرد
 و احب الی عالمی که در
 عالی در مقامات است المذکر
 بکلمات حسن است

صفات عجیب است نواب
 منابع انهار تبارت نواب
 اسن و سرور و رواج
 و حضور از حد اوقاف
 و حضور از حد اوقاف

جهت احسان و رسیدن
 بهر نام و التیام از
 بهر نام و التیام از
 بهر نام و التیام از

از تعلق جاه و خشم
 از نفس کشی و زور و توان
 از خرد و دانایی و حکمت
 از خرد و دانایی و حکمت

اگر طالع علم نمی بود کاف که همیشه نیست همیشه ما اثر کرد و لفظ
 غلط از بانش تراوید آمد هم به مطلب جمیع
 رساله داران نوبت نبوت عوض خود میکردند چندی هم قاف
 بابت زر معامله میسری مشورت خوانند در قلمدان خاصه
 نگاه می داشتند و تالیف ساهوکاران بذات خود میکرد
 و سپر میشت سوال جواب اینها چو دهری و هشتمه هر جا بود
 و بقدر دوکان و اعتبار ساهوکار اجرا می کار از هر
 که ام می شد روزی گرامی بخشی مشرف خواند بعضی رسایان
 که مهم شکر از اورنگ آباد و جانب میر رنگ پین است
 و خزانه نقدی در رکاب کمتر بصرافان و ساهوکاران
 حکم شود که عوض سهرکار و در سهرکار برسانند تا از اینجا کاوا

چارم است و سیدان
 جلاله شاه و ماه و سیاه نیم
 عزت نامیات نزدانی
 عساکر توفیقات بجانی
 و سوار کون همراه سحاب

۳۵

ظفر انشای کوس حشمت
 بلند آوازه در ایستادین
 ذوق فرساول شکیبایی
 آیین در محاسن منصور
 داعد اس دولت و دین

کایه کسر و سیاه بزد
 امانت و مالک خود
 عذر دزدی واسطه انعام
 این در زمان و عدولت
 خدا یگانی کاف انعام

باید اندازم بخشم که در میان
 و کف اقبال او بخش امضا فلان
 بجا می آید که در نزد
 عالمیان را بر سر باد
 خورشید خنم علم
 حمایت جناب فلک بخت

محمّد
 راقم و ناظم بنده و ندوی
 عبد الحضور
 مستحضر

۳۶

کرایه بیم رسانده بار کنم و از بودن ابنوه گاو ان خوانه شک
 و بحسبی تمام بهم میرساند و مهم دور رانمی هراسند
 فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهیم
 غرض شما اینست که هرگاه خانه وافر و دست شما آید
 شما با شنایان خود از قرض و وام منت گذارند و نفعی
 بر گیرند و هنگام تنخواه از آنها وضع نمایند و ما میخواهیم که
 تخفیف کرایه گاو ان باشد و نیز بر آن رد پشیمان نفعی اندوز
 و زندگی کنند و وقت بی وقت سپاهی که با احتیاج درمانند
 باشد و در ماهذات و بذات او دفان کند کار و اسی او
 نموده بهر و راز و گیرند و اینها ز بهر دم نو کرپش ما میدهند
 دیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود و آبادی سا بهکار

بر سر سوری خان
 مستطاعه صفحه (۴)
 کیفیت حال کفایت
 و کذا
 تو که در سبب و کذا
 اوقات و سبب و کذا
 شخص بجز آن که خطایش
 بجهت کفایت و کذا
 نشان می دهد و کذا
 نیاز در شتاب و کذا
 و تصفیای با سوت مانند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سورة الفاتحة

در اثنای راه مظفر خنگ به
دست افغانان در شاد از آنجا
که (راودینیت دیگر برادران
کلان سال بود) بر سر چاه
نشست و از حضور احمد شاه
بازداشت و با خاندان منسوب
و اولاد مظفر خنگ

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق
بر حضرت است احتیاج تسک ندارد و گفتم زر تصدق بسیار
نی و هم قرض بنحوا هم تسک بازند اگر ظرفی بازگشتم او ایکنم
والآیه برائے خدامت نمایند پیر مل همان زمان زر
حاضر کرد و در شب نیم ماه تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل
شدم و با شش هزار کس مغلوب گردیدم و از ده هزار لشکر فیروز
یافتم و غنائم فراوان بیک حسن نیت بدست آمد
زیر پیران انوده تسک گرفتند و مدت العزیز خدمت و
ش داشتند روزی ما برده با ما عرض معروض داشت
م که جامه صافی از یافته پیر و پنج در بردار و بردامن او
شکر ده هاشم آن دریافت پسیدم که بچند خریدار

عالمی شہرہ آفاق (ط)

مستوره جنگ خان آباد

است پدرش در

بسم الله الرحمن الرحيم

سعی بدین می نمود و متفقا کانونی را
بر آردنشان و تقویت آردنشان
در میان کوشیدند بر آنند
صوبه ای بود که در او به نیابت
کریم صفیاده کینست

[illegible]

عرض کرد بشت روی پنداشت بخردی سرکار کفایت دیدم
گفتم بر اے مایهین ترخ پنجاه هزار روپیہ را خریدی هر دو
کنانید بطلانید دیدم نکاس بشتره او فی الجمله مغیر است و شتم
که ظاهر او قیمت تخلف کرده و از نقصان خایف است
به منشی فرمودم که دو لک روپیہ سپرد بهیچر مل کنانند از پنجاه
پنجاه هزار روپیہ را خریدی تا بکنند لک روپیہ را بهیچر مل فخر است
مال دیگر طلبید و فروخته بگیرد و بجا کم آید تا کید بنگارند که
خریدی راست بکفایت خریدید بفرستند و تنگ را بفرستند
محصل جاما با بدر و معقول او را بدیند دیدم که رنگ با
بحال آمد آداب بجا آورد و همان مکالمه فرمودند
لازم است که بر افسان تکلیف شاد بپسند و

نی بر د اصف محصل گرفته
تمام مالک خود به بادشاهی

۴۸
 چون که حاصل داده
 ساقط
 همه جا در هر وقت
 از دست شد چنانچه حاصل
 نفع آن بنا بر خداوند است
 زین پس اگر عاقل باشد و در
 زین پس اگر عاقل باشد و در
 مال نهادن و تقسیم

ایران بکلیت در کتب سید
و بار او نه گری بمبارست
نواب مستعد که در پیش
لیکنت و خوش نظری از تاجیه
چند و اضع بود با و استفسار
نمود که خیر از زشت خواند

و در محل خزانه زر سرخ و جواهر بقدر مناسب داشته
باقی تحویل اهلکار خانه میشد و تحویل و بیات و پرگنه میرید
و زبدرگنه در سرکار می آمد و آنجا جمع می شد و در
جسمیع بلا و خزانه سرکار و کارخانه سرکار عکسده
می ماند تعلقات را آن هر جا مجموع چ ماه به ماه سال
بسال بدقت حضور میرسانیدند ^{۳۲} ضمناً بطه در سواری باله
اسپها طعام و قهوه بخت می شد و در باد و چینه چینه
مراد غله خام براسے بعضی هندوان معزز معمول بود
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ^{۳۳} ضمناً بطه
جوانان چوکی را آب و طعام و وقت از سرکار میرید
نقل و تحیت مرد سپاهی پیشه کسب آب خور از دار

همه چیزه دارید و در خدمت
داو که کم تر است
معنی این است که
بایست نیست یک
از لفظ کم بیش چه بود

۴۱

جوانان نکته سخن عرض نموده
بیش از فضا که در از جمله
از جواب پسندیده آن
جوان خوش تفریر بخل
سرمه در شده بخندار محض
فرمودند که این نکته غامض

ام و زبان شایسته این جوان
شایسته مکشوف که دیدید
امی که در جنبان و قن است
دم عیسی گواه این سخن است
آدم بر مطلب بفرمان
نقدی می یافت در قضا

از سر کار در صوبه میرید
 به آنکه و از آنکه در سر کار
 مقرب بود و در سر کار
 و قایل کار دیگره تعلقات
 حضور و تحصیل و این
 همه در خالعه شریفه و عمل
 با بهایات و کج و در

ماه باهی سیه طلب و تصرف متعدد با شهاب میرید و کمال حاج
 میرانید احوال خود شکار با طلب منصب دار نمیشد صاحب
 و کلا پیغام میکرد که اگر چیزی براسی خرج مطلوب باشد
 از ساهوکاری آورده رسانم و گذشته مانس ساهوکاران
 با بجا خرید زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی و مطلوب
 باشد حاضر است مارا با قسط در هر ماه بدهی و بطول صاحبان مارا
 هم نفقت از چهار آنه دو آنه شود و سوزر آن وقت بر شک
 تشک با تمام نوکری سرکاری شش شش آنه یا هشت آنه
 بود و هشت زر را در کلوس پای می سپاریدند و کسی نمیکفت
 جا که از سر کار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب
 و سیاه بخشی و تنخواه دیوان بادشاهی یکو جب زمین میسر نمی

فی نفس بود و فلجیات و کی
 فصول بر اسباب نگه داشت
 خزانه اطراف و گذاشت
 ناموس در وقت منصب
 و حفاظت مواشی و پیش
 ۲۲
 است محاذات ملک
 رئیس در آن ملک
 ساز و گویا از جمیع رتبت
 دست برداشته و طبعی
 آمدیم به طلب
 تحصیل کسب بعد از آن شد

از سر کار در صوبه میرید
 به آنکه و از آنکه در سر کار
 مقرب بود و در سر کار
 و قایل کار دیگره تعلقات
 حضور و تحصیل و این
 همه در خالعه شریفه و عمل
 با بهایات و کج و در

ا حیات و زوی شود سراج بهر ساند والا نه نشان کند
 صبا بطره پوره دار بهر پوره شب گشت بذات خود کرده باش
 و خبر خانه بخانه و ریحوتی که کوالی خاکروبان شهر هر شام رسد
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف
 که زبانی هر کار داد از دهر جا از هر کاره مانع ناکد شد
 و ریافت بطور لغاف بهر خود و حضور فرستد و بر دروازه
 شهر بیکت را از سوار و پیاده مراحت نباشد و جماعت
 پیشتر عرضی کرده با تصواب و کیل خوباید و براس استقبال
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوارفت
 بملازمت میرساند صبا بطره بر چوکیات فرا حسم از کسم
 نبود و اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیزی از

بابت محصول با خود میداشت
 که زنده و کفایت می نمود
 بهر چه حاصل می نمود
 و بهر چه داران تاکید بود
 و بهر چه بزرگ با بزرگ
 اندازی و زراسته و بازار

نمکد می فرمودند و نشان
 بنشین اشتغال می نمودند
 و از بازار می آمدند
 و بهر چه می نمودند
 و بهر چه می نمودند

۳۴

بهر چند خدمتکاران با اینها
 گفتند از راه کناره نشاند
 و بهر چه می نمودند
 و بهر چه می نمودند
 و بهر چه می نمودند

و نشانست همسایه بود
 و بهر چه می نمودند
 و بهر چه می نمودند
 و بهر چه می نمودند
 و بهر چه می نمودند

وقرلباش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت احوا
 در تذکره ما مرقوم شد که لطف عامل معزول بدون ادالی محاسب
 ملازمت نمی کرد عقب کجری فرود می آمد و با متصدیان
 دیوانی بیوج شده محاسب به واده مار غلطی میبرد و بان حال
 کرده با ستصواب او ملازمت کرده بکار دیگر میفرزید
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او مسلم نمی ماند محاسب
 و تقی جعفر علیخان عامل کهم معزول شده عقب کجری
 میبرد و آمد پور بخند را با او فی الحکله کدورت بود و مطالبه
 قریب و درک رویه را بر او ثابت کرده و محاسب با اینکه
 او خسیس بود و در حد قریب و درک رویه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور نبود متصدیان به بزرگسای

در تذکره اقامه جعفر علیخان
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب

محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب

۴۵

محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب

محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب
 محاسب در پور بخند محاسب

این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب

و اگر واجبی طلب می کند و راوای واجب این همه تهاون
 از چه راه است زود جواب نمی بینی بیارید سید عاقل خان
 پیش جعفر علیخان رفته ظاهر کرد و نسبت از آشنائی
 خود گفت که اگر مقصودیان بر سر اعتراض اندام
 آشنایان شما هم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
 جعفر علیخان آنحضرت مقصودیان بجاست زیرا که اکثر مردم
 از وطن بجز افتد را ما وارد اینجا شدند با هر کدام ملوک
 از اسپ و اسب با ضروری بقتضای مروت
 کردم و در نیت یک لک پنجاه هزار روپیہ بخرج آمد
 حالا این خرج که مقصودیان بنمایم میگویند این خرج شما
 بطور خود کرده اند و حساب سرکار محب و نخواهیم داد

این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب

این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب
 از کتب قدیم و کتب جدید و کتب

اسی وقت فریبیت پر ہونے لگا۔ اس وقت خود افسانہ نگاروں نے خطا کر دے حال اور عوام نے بھی غلط فہم ہو کر ان کے پیچھے چلنے لگے۔

و اگر واجبی طلب می کند و راوا سے واجب اینهمه تهاون
 از چه راه است زود جواب این معنی بیارید سید عاقل خان
 پیش جعفر علیخان رفته ظاهراً که دو نبی زان اشنائی
 خود گفت که اگر متصدیان بر سر اعتراض اند ما هم
 اشنایان شمایم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
 جعفر علیخان تعاضاً متصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
 از وطن بجز افتد ار ما دارد اینجا شده با هر کدام سلسله
 از اسپ و اسب باب ضروری بقتضائے مروت
 کردیم و ریخت یک لک پنجاه هزار روپیہ بخرج آمد
 حالا این خرج که متصدیان بنمایم نیگویند این خرج شما
 بطور خود کرده اند در حساب سرکار محراب نخواهیم داد

و اینست نام احوال
 سیر آدم بخوانم از جان
 از نادری که در عالم کس
 نظمه خون پاشد و شهادت

۴۶

نصیب شوم سدا فلان
 این سخن در یافته کجاست
 سمانند که صفت جان
 آید دوست و فرزند

فصل در بیان اسباب و سببها و احوال
و سببها و احوال و سببها و احوال

ہر کارہ آمدہ ظاہر کرد کہ نزدیکے شکر چند و بیم افتادہ اند
 چہرہ کا آتش زوہ اند این دو دوا از نجاست فرمودند
 اہل چہرہ کا اند عرض کرد و خوف لشکر مردم آنجا خانہ نگار شدہ
 گر خستہ اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانہ
 دیوڑھی حاضر بود و بر آواز فرمود چہرہ اتقید نیکند کہ چہرہ کا
 خالی یگانہ را آتش زوہ اند و اول فرود آوردن شکر
 درین جا چہ ضرور بود کہ باہل و بیم تصدیق رسید
 خوف ما آوارہ شدند او عرض کرد آب جائے دگر
 بنو لہذا شکر اینجا فرود آمد و برائے نگاہبانی چہرہ کا
 سواران و بانداران تعین اند اما مردم شکر سراسر
 خیرہ اند ضرب چچی و تازبانہ بخاطر غمی آرتد و بطبع باکیان

کجاست خفاں چہرہ کا
 در دیکہ کجاست خفاں
 در دیکہ کجاست خفاں
 در دیکہ کجاست خفاں

از زبان تیسرے
 فرمودند کہ چہرہ کا
 میر خود سلطنت
 نجی دار و قطع
 مردم خیال سیکند عینی

۴۹

گویا دوست مردم را
 شکر و پیاز تصور کردہ است
 کہ یک سال نوید دیدار
 بمان لحظہ اور اکبر بندہ گزشتہ
 بیرون سر آچہ کہ خود بداد
 ستایان حکم کرد کہ بر چہرہ کا
 در دیکہ کجاست خفاں

در طرفہ العین آتش
 در طرفہ العین آتش
 در طرفہ العین آتش
 در طرفہ العین آتش

کہ نام کسی بود چون روز
 از آن را معلوم شد که
 بفرموده از دروغ فریاد
 بفرموده از دروغ فریاد
 بفرموده از دروغ فریاد
 بفرموده از دروغ فریاد

و جرات نواب اینهمه تقاضا حکم محض سیرکات تقوی و صلا
 خوانے وادعیه نواب عالیجناب بود کہ بہ ہر دل سراسیمہ کرد
 و ہیبت می بخشید مولوی می سر ماید۔ ہیبت

ہیبت حق است این از خلق نیست : ہیبت انحر صبا دلق نیست

ریاست بدون ولایت غطت پید میکند و ولایت بجز
 احکام حمیدہ میسر آمدن ناممکن ہے کسی در نواب
 باین درجہ بود کہ وقیۃ حکم کوچ فرمودہ بمحل سراسیمہ رفت
 فرمودند چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاست
 بہ تہیہ اوراد خوانے بے معلوم احدی در نیمہ خلوت
 آمدہ بجائے مشغول اوراد شدند کہ فجاً بسمہ چشم گرم
 گردیدہ ہاں متھل چوب خیمہ اند فراشی کہ بر آوردن تن

بفرمودند کہ شب باری
 کہ نام فراموش بود و چہ
 نام دارد او نام روز بیان
 آوردہ شنیدہ خاموش

ماندند روز دوم آن
 متبر اورا طلبیدہ یک
 و از اند کہ بغلانی فراموش
 بدید او موافق حکم
 سراسیمہ از آن معلوم شد کہ

باران جو کہ استفسار نیا
 بفرمودند کہ استفسار نیا
 بفرمودند کہ استفسار نیا
 بفرمودند کہ استفسار نیا

یازدهمین خوانند

بیت

حالی از دست من در ناله است

من در دست خویشین و ناله ام

دیوان نواب اگر که بنظر غور

بلا خط کند سماست و نصاب

و ادشما پرده داری این سر نمایند و بکنه مگویند بعد مدت
 این سخن از اظهار رام سنگله بگوش احقر العباد رسید
 همیشه یک خروار ریگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان
 می گفتند نواب آن ریگ را فرش کرده شبانه نماز بر آن
 میخوانند و الله اعلم روز سه سواری مبارک
 بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بیشر شکر گذار داشت خود چپاش
 دیده فیل را استاده نموده تماشاخانه عبور مردم از ناله
 می کردند اتفاقا گاؤ پیر زالی در میان ناله افتاد با نواب
 چارچشم شده اشاره کرده مردم سواری دست بدست
 آن گاؤ را برداشتند پیر زال افتان دشنام گویان
 روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرده این بیت

۵۱

منها من خود را اول حال
 من از منی خود را اول حال
 من از منی خود را اول حال
 من از منی خود را اول حال

دکن مامور شد ندانند عادی
 و دوم مرزا کردند مرزا
 در جواب این بیت نوشته اند
 دینا گره بند فرم بر باغ و پیش

نواب عیال کرم ضابط بود در حضور
 نواب عیال کرم ضابط بود در حضور
 نواب عیال کرم ضابط بود در حضور
 نواب عیال کرم ضابط بود در حضور

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

ایام که از خود و بی یار و دوست
 معزای است از دوزخ و سوز
 که حال غم را با فتنه است
 به دل می رسد به دل

و نیکو دینان بادشاهی بر سر
بهت در یافت اراضی خراج
جمع یافتند و در حدود بلاد
اراضی در آنجا آن اعیان
داشتند و زیاده را بر اهل
منحصری گذاشتند و بر اهل
و بنید و غیره اراضی

ضمائم سوارسی کمال استگلی روان می شد و شور و غل
بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوش نمی رسید و گوی
که از سواران بر لباس نواب می افتاد و قوت فرود آمدن جمع
کرده در جای محفوظ می گذاشتند و می فرمودند که این گرد و
است و مباد عا خواست ایم تاحق تعالی نصیب ما کرد و بیروت
این گرد نعلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دایم است
فقرای صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی در شکر
قیام می داشتند و نواب را با هر کدام راهی خاص بود و
و انخلال مشکلات از ایشان می کردند - ضابطه -
بر دیبانه ها نگید موازنه هر زمین همیشه بود و سال بسال نسخه
از دیبانات بخشخیص جمع بندی و واصل باقی بمهر قاضی و وقایع نگار

و بنیل و غیرال خدمات شریفه و
واقف م محمد بودن چون نوزاد الیوم
ملک الیوم که نیکو نمودن می بود
که باجی الیوم که نیکو نمودن می بود
و معاشی بی سبب بود شایسته
۵
و از دود و چکر شرف انداخته و
آزاد ضبط نموده است در نیاب
برچهره جهان عرفان و سخاوت
بیت او که نیکو نمودن می بود
بیت او که نیکو نمودن می بود

بیت و اشعار دیگر که بر گاه آن ملک
در توفیق این زمین آید باینکه
آنجا الف کرم و صوملی
و درینجا کرده بدینجا بگریزید بگذرانید
را خیر و ای خیر نشاند و این خیر
خیر و ای آن است که خیر و دهیم

ضابطه آداب سلطانی هیچ وقت فوت نمی کردند چو فرمان
 صادر می شد در فرمان بازاری رفت به آداب تمام فرمان می گرفتند
 و دیوان بادشاهی آنرا می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته
 آداب بجا آورده بر سر دوشته بدولت خانه مراجعت می کردند و
 تمام خلق شهر نماز را بر سر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و
 هر کاره بادشاهی کیفیت را بحضور بادشاهی نوشتند و بر
 خطبه عبیدین در عید گاه بجا کم هرگز نه و قاضی آنجا تائید بود
 و خود بجلوس سوار شده دو گانه میخواندند و می فرمودند و وقت
 درین است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفت باقی امار
 می فرمودند و بچو دهری پان بدبند و نذر معاف است و بنا بر عید
 زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار همین قدر

بود و پس از آنکه بیکدیگر می رسیدند
 عید چنانچه بود و در وقت عید
 عید چنانچه بود و در وقت عید
 عید چنانچه بود و در وقت عید

و در وقت عید چنانچه بود
 و در وقت عید چنانچه بود
 و در وقت عید چنانچه بود

و در وقت عید چنانچه بود
 و در وقت عید چنانچه بود
 و در وقت عید چنانچه بود

و در وقت عید چنانچه بود
 و در وقت عید چنانچه بود
 و در وقت عید چنانچه بود

که در هر ساعت قدم
پیشتر گذارد تا که
نوار

سپاهی آنست که حق خود را بر سر دار میواسطه بخشی و مقصد
گیرد امروز بخشی اعقب مانده است مافیل نواب استاده -
گرفته نخواهیم گرییم بهین اراده اسپهتاخته پیش نواب آمده
سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صیدیه پیش
داریم از خانه خطر رسیده ندت شادی قریب است ما را نخواه
داره رخصت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضرندگی
شویم نواب فرمود به بخشی خود بگویند گفتند نوکری نواب که دیوم
از بخشی چه کار فرمودند به مقصدیان گفت حساب خود نمایند
گفتند حساب تمام سپاه در حاشیه دهن حضرت است که بجزرها
در سرکار نمی دارند نخواه دو ماهه در سرکار است و این نواب
گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چه جات

خوابم و
این سعاد است و
منظور باشد که نویسنده را
نظر است که نوشتن بگیرد
دوست مامور است نواب
حکمران و صاحب
سپهانیان و گرفتار
روان است و نواب

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد
 نواب فرمود ناخوش مروید خانه شماست گفتند حضرت
 سر داران ذیل روان گشت چون بنجیمه گاه رسیدند ابو الخیر خان
 آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم
 رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الخیر خان گفت مصرعه
 ناز بران کن که خریدارتو باشد نواب فرمود نار باین پیغمبری -
 ابو الخیر خان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام را
 حکم شود که آنها را بر سر آید تا آید که کسی قصد این شونجی
 نکنند فرمودند مصرعه و عفو لکنی است که در استقامت نیست ماز را راه
 از آن معذرت خواستیم گفتیم که خانه شماست هرگاه

ابو الخیر خان بیاد امام بگشاید زاده اسفند ماهی است - نبش شیخ فزول الدین شیخ بزرگ

تکریم خواجه مبارک از ایشان را
 بجای باید کرد که آدم صاحب
 حیات ایاب است و من از
 سپاه مخالف نمی ترسم
 و قتل صانع بجا بود

کرد و پیش کشید و من و مفتی
 دار و همه اندر و من و مفتی
 و وقت جنگ هیچ کاری آید بگو
 و وقت غالب و غلب دیدید -
 شماست غارت بر غلب می آید

۴۱

یک خانه اول حصه ایشان است
 پس اینها را جایگاه دان دیو و شی
 اینها کردن از قلمت خواهد بود اگر
 این بین میانی جایگاه ایشان بنگبار
 سر کار مقرر شود و من قلمه

که نبش می باید و کارهاست
 که نبش می باید و کارهاست
 که نبش می باید و کارهاست
 که نبش می باید و کارهاست
 که نبش می باید و کارهاست

استادان سمیع بیاد
فرمانی که از سرب سارند
لکند بنیت کند نقل آن
مناسب مقام دیدنی طراز
که گویند نواره جمع قوانین اصنی
است اول اینک
استادان سمیع بیاد
فرمانی که از سرب سارند
لکند بنیت کند نقل آن
مناسب مقام دیدنی طراز
که گویند نواره جمع قوانین اصنی
است اول اینک

ظاهر می سازد فرمودند فی الواقع مصرف است خج کرده باشد
هر چه بدید بگیری و دوست از او بردارید که بعد چند این هم
میشد فی نیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را برست
پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از
حسن تر و دشمنان بجای ماند و الا نه ما را از اینجا صرف که روز شب
بعیش و طرب میگذرانند توقع نبود خاتمه جادوی الاخره است انجری روز
دو شب در عین حالت قتل که روح قصیدی پرواز داشت دقت سپهر
نواب ناصر جنگ را طلب میدند و بعضی کلمات و صایا بر زبان
آوردند میرضیا الدین حسین خان صدر الصدور تقریباً بیرون
چند حافظای حسین خوان با اتفاق را قسم مسطور که عساکره سرکار
خان مذکور داشت متصل قنات در انوقت ایستاده آن همه

دجل وافریش و آبادانی
 ملک خود خواسته باند بایده
 بام بهیله که زیند اران این
 ملک اند آشتی دار و تانمده

۶۴

از خود نشتر میروا فقت
به جم زنده در صورت با چاری
لا اله الا الله و محمد عبده
در اخلاص نبی آدم که بنیاد
ساخته رب العالمین است
القیام بل بکار بر وجه که مثال
نوشته گندم و

[illegible]

بلکه دولت بپایان
از انجا که بپایان خاتمه یافت
باین خاندان منتسب داشت
توسعه و تنظیم فرموده که در آن
امور ریاست منتسب داشت

سوم آنکه زندگانی خود و انتظام امور مملکت را منحصر در سفر
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه خیمه را در هیچ حال از دست
نبرند که حق سبحانه تعالی در کلام مجید می فرماید که فیسروا
فی امرن این شاه است از برای سفر و انتظام امور ریاست
موقوف بسفر مگر وقف بقدر ایام جهادنی ضرور که جمیع حاکمان
را درین هنگام تکلیف می شود و تعیناتی سپاه بقاریب به وطن
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود چنانچه کارهای
جمیع خلایق محض از انفصال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
اولی فرمن و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم
نمایند و خود را بیکار نداشتند تا نه روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا
می گرفتند که عاقبت بخیر باشد پنجم آنکه بشناسند که

استاد دینیت از خداوند فقر که باب اول
اندکی درم و سبقت درم
سودن که آن منتسب است به حاکمان
حاکم و از دست بپایان آوردیم باین

۶۵

دانشمند و شایسته و امری
زمین و آسمان از قدیم است و
خلق الله هم از قدیم اند و زمین را فقط حصص خود
نداشتند و اوقات حق کسی ندارند

سلطنت و شرف و کرامت و کبریا
و این معنی از سلطان و کبریا
و این معنی از شرف و کرامت
و این معنی از کبریا و کرامت

بدو پیش بماند و در تربیت اینها می
 قدر با یکسوزن خود را
 ساندند و پیش
 به کار دارند و کار را
 و تحت اینها بر داشت نموده
 اینها از دست نداده و دست
 مع که به یل در حال گذر

مستقل چنانچه در همین ملک لکوکها از فرقه سپاه روزی می
 احوال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیکس تعلق گرفته
 رفته حضرت حق سبحانه تعالی محض بکریم خود از چندی من
 عاصی را عطا فرموده ما را بر جسدایق پیش ساخته تا این وقت آنچه
 با سبانی و کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود در دژم بعد من
 سزاوار آن است که نگه گیری هر خاندان و مامور نمودن بکارها
 سرکار خود نوبت نبوت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هند و
 به تبدیل آن سال بسال بنهایت در سال دوم از جمله واجبات
 دانسته می نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته
 اینکار چه از خود و چه از پیران خود تا که درین مدت العمر این همه مردم
 که هر یک بلا تفاوت جوهر پاره ایست بی بها بلطف و عنایات

در پیش گرفتن و در افروختن قدر و منزلت و
 مراتب کوشش موفور بعمل آورند
 و شفقت و مطلق درباره اینها
 بسزول دارند که اینها غنی را
 باشند و از دل دارند که اینها

قوت باز و تقویت ماسوس
 درگاه فرقه احوال خواست بود
 هرگز زوال نخواهند و هر وقت
 بخش باشند سلطنت آفرین
 گریخته و قطع زمین
 بفساد و فتنه تبلیغ
 خواستند فرخت و بابت محلی
 از اینگونه فرزندان خود تصور نموده
 در صد و شصت نباشند و گو
 به سخن نمازان ندید و عوام خود مملکت بود
 از لاجل او و عجب خود مملکت
 حکومت باز ندید که بیست سلطنت

خداوند جهان را بکمال
فی الفور همین عرض کردیم
که ما مردم از قوت بیکر
سختی را با بدیدار
خداوند را بکمال
خداوند را بکمال
خداوند را بکمال

زمان دارد از غور باریابی حضور خلق خدا را ایدالی تمام خواهند داد
نهم آنکه ادنی را بکار عمده و عمده را بکار ادنی مامور سازد که نارسائی
حوصله او کار سرکار را ضایع و بی اعتبار می سازد و چون وجه تقرر
و یوانی به پورن چند که آدم خوب است است که تحصیل زربقیا
سرکار را به آئین بهین بمعرض وصول می آرد اگر دو سه سال
و دیگر هم بکار مامور و مامور باشد می شاید باز مختار اند.

و نهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف بحالم
نبدگی و نوکریست باید که آداب حضرت ظل سبحانی را در هیچ
حال از خود فوت نکند و از امر آداب شکنی عذر انداخته و عذر انداخته
مطعون خواهند بود و چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار و قلمرو
در مملکت رسید روزی بفرط عنایات ما را بطلای سلطنت

انجا که
بسیار خط و کتابت
از این جهت
بسیار خط و کتابت
از این جهت
بسیار خط و کتابت
از این جهت

۶۷

بشدت درین باب
دلیلی را نمی بیند
فلسفه غلبت قوت
لکین قوت و قوت
بشدت درین باب
دلیلی را نمی بیند
فلسفه غلبت قوت
لکین قوت و قوت

و نهم آنکه
دانشه ایستاده
اسناد از قوت
و نهم آنکه
دانشه ایستاده
اسناد از قوت

استقام این دولت بپناه
بکلام رحمت حق پناه

بکلام علی بن ابراهیم

قانون

ان کا نام

از اینها بود

که از سپاه مخالف
که آنها را در پیرو

1

و راسخ باشد و تا مقدر و رو بقبله جنگ نکند چرا که فتح بمقدور است
و اختیار دوست - دوازدهم آنکه از روی آنچه درین مدت
بجای نرسیده اند جمله مردم کن اهل برهان پور و بیجا پور و محسن
آشنا باشند و هیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که
مثل مردم گجرات کشمیر دستم احتیاط و احتراز از این قوم واجب
دانند پس در دهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود
و ارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بطبقه و قاعده
و الایش از دو سال کفایت نخواهد کرد - چهاردهم آنکه بهر خانه
که در رکاب موجود داشته از برای و جمعی سپاه و سایر
لشکر خصوص از بیون خزانه ساهو کار آباد می باشد و در آباد
آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود در پیشان و متلاشی می شود

باید داشت که در جمیع اوقات
بر فیوض و باعث استقامت امور
اند- پانزدهم- بگویم بخت
بشریت امری ندارد

4A

۶۸
آن همه وقت لحوه و باستان خیابان
استراض من

در بیان آید - شاهزادگان و اعیان
شماره انگشت - شاهزادگان و اعیان
گرددن زدن مخصوص سحر کرده این
قوم در کافری موروثی و دینی
از راه اس که به بنیان کاخ دولت ملای
و قبیله دشمنان اینها در شتی

عادت شوند که بنام اسلام و کلمه بیعت
 تمام متباقی خود بود نظم
 عید و قلب بیخ در قافله چرخ
 در مورد و در توبه بایست
 ختم حکام کردم باب

کارهای دولت است هرگز از قید خلاص نسازد چنانچه لفظ
 پنڈت خانہ که در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است
 بهفهم آنکه الحال بر وید و مردم کا خانہ خود را بر کار خانجات مامور
 بکنند که مهلت زیاده از دوسه ساعت یافت نمی شود شمارا
 بخداے کریم سپردیم که هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر
 و معین شما باشد و سایه عنایت از سرش ما باز نگردد و تنگدست
 کلمات هدایت سمات از زبان نواب مغفرت ماب جاری خند
 به نواب شهید رفته عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از راه
 شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشت و اشک از رخسار مبارک
 مال پاک کرده فرمودند که از این گریستن چه فایده از احوال سن
 کار خدای تنگ است مباد افتنه خوبیده بیدار شود و رعایا پایا

فقطه خارج
 م صفتی
 در عهد با سعادت سلطان
 کبری رقم سال در بار آصفی
 ۶۹
 آن در از یاد این هم بخت است
 اسرار فواید دولت سر کار آصفی
 هم نظار کردیست ز اسرار مملکت
 کلک اکرم نداشت زاد و دار آصفی
 من طریقت چه خوش سال نصیب
 حسن طریقت در بار آصفی

دربار آصفی کی تصویر دی گئی ہے۔
 یہ ایک عام موصوفی کی تصویر ہے۔
 یہ ایک عام موصوفی کی تصویر ہے۔
 یہ ایک عام موصوفی کی تصویر ہے۔
 یہ ایک عام موصوفی کی تصویر ہے۔

دلہ ایضا

نفسہ

دار و مدار و بار بار چاند آصفی
 ۱۳۰۹

۷۰

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین العابدین
 ابن سید مرتضیٰ ابن سید میر زمان شہر بمیر عاشق یز
 نوری الجزایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| مضمون میں شہید شکیبائی کی پختہ | ما تہ آ یا اک سالہ دربار آصفی |
| تہرہ باب یکہ کے سبب میں ناظرین | جیسا دیا ہی میر سدا اللہ نے او |

| | |
|---------------------------------|--|
| تاریخ او کی ضیفے ہجیرین ہے کئی | |
| دربار آصفی کے فوائد ہیں دل نشین | |

قطعہ تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد ضیاء الملک
 نائب سررشتہ دار حکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

| | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| اور اون کے انتظام کی تدبیر کی گئی | سرکار آصفی کی توقیر کی گئی |
| وہ سب کتب میں سمجھیں بریکہ | دربار آصفی کو جتنے تھے قاعدے |

میرزا حسن

حوادث شوند گریستن شمارا
تمام عمر باقی خواهد بود - السلام
علیکم و علیکم و علیکم
نظم
لکیم با نیکوین
دارم قانونچه ریاست
در عرصه دوزخه تسویه این نمودم
ختم کلام کردم باب
محمد

کارهای دولت است هرگز اذقیه خلاص سازد چنانچه لفظ
پنڈٹ خانہ کے در عالم مشہور است عبارت از قید این قوم است
بہند ہم آنکہ الحال بروید و مردم کا خانہ خود را بر کار خانات مامو
بکنید کہ بہلت زیادہ از دوسہ ساعت یافتہ نمی شود شمارا
بخدا سے کریم سپردیم کہ ہدایت نصیب کند و در ہمہ حال نصیر
و معین شما باشد و سایہ عنایت از سر شما باز گیرد و قتیکہ این
کلمات ہدایت سمات از زبان نواب مغفرت مآب جاری شد
بہ نواب شہید رفتہ عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از ارادہ
شفقت پردی بہ نزدیک خود طلب داشتہ و اشک از رخسار ما برد
مال پاک کردہ فرمودند کہ از این گریستن چہ فایدہ از احوال من
کا خدایق تنگ است مبادا فتنہ خو لبیدہ بیدار شود و رعایا پایا

44

۶۹
موت در این دنیا که این جماعت است
اسیاف و فزاد دولت هر کار صفت
هم حرف بگویند است ز اسماء و عظمت
هم نظم از اینست زادوار صفت
کلک الم نونست بهوش سالان
منع طربان در بار آصف
عنبره

ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو
 ہمدردی کی صفیہ اور دیکھو

دولہ ایضا

فقہہ

دار و مدار در بار چاند آصفی
 ۱۳۰۹

۷۰

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین الدین
 ابن سید مرتضیٰ ابن سید میر زمان شہور بمیر عاشق
 نور علی الجزائری الشوشتری نور اللہ مرقدہ

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| مضمون بین شکیب عجب ایچہ بہتین | ما تہہ یا اک سالہ در بار آصفی |
| تہر و مات یکہ کے سبب بین ناظرین | چہو او یا ہی میر سدا اللہ نے او |

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| تاریخ او کی ضیف نے ہجیرین ہے کئی | در بار آصفی کے نواید بین دل نشین |
|----------------------------------|----------------------------------|

قطعہ تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد خیر الدین
 نائب سر شتمہ دار حکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| سکر آصفی کی توقیر دیکھو | اور اونکے انتظام کی تدبیر دیکھو |
| در بار آصفی کو جتنے تھے قاعد | وہ سب سب بین ہمیں بریکھو |

اتباع خطی واقضائے جناب مدبر نمایند و روایت ان کتاب بنام خود کرده روح مصنف را ناچار
فرمایند نسخه دیگر که نشریت صحیح در مدح نواب افجاه طاب مشوا و نظر مورخ طومار سے پیش نیست
محض باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود و درین نسخه نیز بر ماشیه اش چاب
گرفته - اغلاطیکم بروفت مطالعه درین کتاب نظر آید سببش عدم و جان نسخه دیگر باید انکاشت فقط

سید محمد رضا علی

از آنکه

موقوف را در تقسیم و تالیف و تصحیح و
تنقیح و طبع این نسخه شرفاً و عرفاً
حق عظیم ثابت است پس اگر
بے اذن او کسی ثانیاً الطبع آورد
مصدّر نقصان خود و مورد
مواخذہ سرکار شد گردود۔

۲۵۲۵۴۹۶

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ دیرانیہ لیا جائے گا۔

۱۔ ارادہ کنی کہ میں خدا کا عہد شکن نہ بنوں
 ۲۔ اس بات پر آمادہ ہوں کہ اگر میری زندگی ختم ہو جائے تو میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کر دوں
 ۳۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۴۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۵۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۶۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۷۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۸۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۹۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں
 ۱۰۔ میں اپنے آپ کو اللہ کے راستے میں قربان کرنے کا ارادہ کرتا ہوں

